

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۴۷

تاریخ: شنبه ۱۴۰۲/۱۰/۱۶

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

[درس اخلاق]

أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا (فرقان/۴۴)

چه می شود که انسان به جایگاهی می رسد که با تکه تکه کردن خود افرادی بی گناه را از بین ببرد؟

تأکید بر غافل نشدن از خطر گروه های تکفیری در منطقه

## ۵- مشتق

۵-۸- اقوال در مسئله و اسناد آنها

۵-۸-۲- اسناد اقوال

۵-۸-۲-۲- تحلیل و نقد اسناد قول اخصی:

پرسش: برای کارآیی تبادر فرمودید سه شرط لازم است. اگر تبادر برای اثبات وضع لغوی است، دو شرط اول کافی است و شرط سوم معنا ندارد و اگر تبادر برای اثبات آن در لسان شرع است، شرط اول و وجود تبادر در لسان شارع کافی است و شرط سوم راهی برای اثبات تبادر در لسان شرع خواهد بود.

پاسخ: آنچه دوستان نوشته اند درست است؛ ولی مگر در گفته های ما نبود؟ اتفاقاً هم در برگه هست و هم در توضیحات ما بود. برای این که روی بحث مسلط بشوید عرض می کنیم که شرط اول این بود که واقعاً یک نوع تبادری باشد. توهم تبادر نباشد. اگر من تبادر ادعا کردم و هیچ کس با هم همراهی نکرد، البته که من در ادعای

تبادر آزاد هستیم؛ ولی این به درد مفاهمه نمی‌خورد. شرط دوم این بود که از حاق لفظ باشد و بلافاصله گفتیم این که از حاق لفظ باشد [زمانی لازم است] که بخواهد اثبات وضع لغوی باشد؛ و الا اگر بخواهد اثبات محیط شرع باشد، ما باید بدانیم شارع مشتق را در خصوص متلبس به کار برده؛ در واقع جانشین درست کردیم برای شرط دوم. شرط سوم هم گفتیم: اتصال. چون گاهی وقت‌ها انسان از قرینه در نمی‌آورد و از حاق لفظ در می‌آورد؛ ولی معلوم نیست که به زمان لغت برسد. این جا وضع لغوی مشکل پیدا می‌کند یا گاهی شک می‌کند به زمان شارع برسد برای محیط شرع. فکر می‌کنم با این دقت اشکال خوب دوستان پاسخ داده بشود. حالا همین قدر که منظور معلوم بشود کفایت می‌کند.

پرسش: فرق ارتکاز سیره متشرعه و ارتکاز عقلا و تبادر چیست؟

پاسخ: ای کاش به فقه و عرف رجوع می‌کردند و دیگر سؤال نمی‌کردند. ارتکاز متشرعه (خود کلمه گویا است که) یعنی ارتکازی که در محیط مسلمانان و متشرعه وجود دارد؛ در حالی که ارتکاز عقلا نه، قید مسلمانان را ندارد. خیلی چیزها هست که ارتکاز متشرعه است. سیره متشرعه است. حالا باز بین سیره و ارتکاز هم فرق است. دوستان نوشته‌اند «فرق ارتکاز سیره متشرعه». این جا بی‌دقتی شده است. بگویید ارتکاز متشرعه با ارتکاز عقلا. سیره متشرعه با سیره عقلا. آن وقت فرق سیره و ارتکاز این است که سیره از جنس عمل است و ارتکاز از جنس ذهنیت است.

پرسش: آیا مقصود شما ارتکاز سیره متشرعه است از این که فرمودید «لازم نیست از حاق لفظ باشد»؟

پاسخ: سیره متشرعه برای ما مهم نیست. مهم خود استعمال شارع است؛ یعنی ثابت کنیم که مشتق را شارع در قرآن و روایات در خصوص متلبس استعمال کرده. حال ممکن است سیره متشرعه راهی باشد برای فهم استعمال شارع. پس مقصود ما سیره یا ارتکاز متشرعه نیست (باز هم نوشته‌اند ارتکاز سیره متشرعه). خود استعمال شارع است.

در سه‌شنبه گفتیم که همین‌طور نمی‌شود ادعای تبادر کرد. تبادر باید یک نوع مقبولیت داشته باشد. اگر برای لفظ لغوی است از حاق لفظ باشد. اگر برای شارع است، اتصال به زمان شریعت داشته باشد. حالا یک سؤال از شما می‌کنم: به نظر شما شرایط تبادر در خصوص مورد وجود دارد یا ندارد؟ آقای آخوند فرمود که یکی از ادله‌ی وضع برای خصوص صحیح تبادر است. آیا این شرایط را دارد یا ندارد. ما معتقدیم اگر کسی مدتی با روایات و

آیات زندگی بکند، متوجه می‌شود که در نصوص دینی ما به وفور مشتق در خصوص متلبس به کار رفته است. یعنی تبادری که آقای آخوند می‌گویند شرط اول را دارد. شرط اول را خوب وارد نشدم. شرط اول این بود که یک مقبولیتی نزد یک عده داشته باشد. به نظر ما این مقبولیت را دارد. البته مقبولیت می‌دانید که شدت و ضعف دارد. مثلاً یک وقت شما می‌گویید که از صیغه امر وجوب تبادر می‌کند. از ماده امر (مثل امر تک) هم وجوب تبادر می‌کند؛ اما یکی از تبادرها قوی‌تر از تبادر دیگر است. تبادر اول را به خیلی‌ها بگویم قبول می‌کنند؛ اما تبادر دوم را کمتر می‌پذیرند و کمتر قبول می‌کنند؛ یعنی شدت و ضعف دارد. نمی‌توانیم بگویم تمام تبادرها در یک سطح مقبولیت است. نه، مقبولیت تبادر مقول به تشکیک است؛ ولی اگر از ما قضاوت بخواهید، ما این‌جا قضاوت می‌کنیم که تبادر وجود دارد؛ یعنی به راحتی می‌شود گفت که خصوص متلبس به ذهن می‌آید. از روایاتی که راجع به مشتقات است (قاتل، مجاهد، مدافع، عادل، فاسق) مثلاً آن‌جا که امام می‌گویند پشت سر عادل نماز بخوان چه به ذهن شما می‌آید؟ یعنی کسی که سابقاً عادل بوده؟ الان عادل نیست؟ ولی می‌گوییم حقیقتاً عادل است؟ نمی‌گوییم. اگر گفت از مجتهد تقلید کن چه به ذهن می‌آید؟ کسی که سابقاً مجتهد بوده، الان رفته در کما، دیگر اصلاً مجتهد نیست و اسم خود را هم یادش نمی‌آید؟ یا کسی که الان متلبس است؟ این تبادری که ادعا شد این شرط اول را دارد. خود آقای آخوند ادعا کرده و خیلی‌ها هم که حاشیه زده‌اند بر کفایه پذیرفته‌اند.

اما شرط دوم این بود که از حاق لفظ باشد. این‌که ما سه‌شنبه گفتیم اصلاً در این‌جا ما نیاز نداریم. بله، اگر کسی بخواهد اثبات وضع مشتق برای خصوص متلبس بکند (چنانکه بسیاری از کتب اصولی دنبال این هستند. می‌گویند آیا مشتق وضع شده برای خصوص متلبس یا برای اعم؟ دنبال وضع هستند. دنبال لغت هستند.)، شکی نیست اگر این طور باشد باید از حاق لفظ باشد؛ ولی ما چون یک مقدار عمل‌گرایانه نگاه می‌کنیم به بحث‌ها، می‌گوییم مگر ما این‌جا جای ابن منظور نشسته‌ایم؟ مگر ما می‌خواهیم کار ابن فارس و زبیدی را بکنیم؟ ما دنبال این هستیم که مشتقات به کار رفته در لسان شارع آیا خصوص متلبس است یا اعم است. هیچ هم برای ما مهم نیست که وضع این کلمات برای چیست. البته آن‌ها که دنبال وضع بوده‌اند، آن‌ها هم می‌خواسته‌اند از این طریق، اوضاع استعمالات شرعی را درست کنند؛ ولی به نظر ما لازم نبود از آن طرف وارد شوند. باید بررسی کرد که این هم کاری میدانی می‌طلبد و کاری عقلی نیست که در مورد آن فکر کنیم. این کاری است که ما وسائل و قرآن را ورق بزنیم و روایات و کلمات علما را نگاه کنیم و ببینیم که مشتقاتی که به کار رفته خصوص متلبس اراده شده یا نه؟ مسلم بدانید اگر در بعضی از موارد شک کنیم، در اکثر موارد شک نمی‌کنیم. پس ما از حاق لفظ بودن

را در مانحن فیه نمی‌خواهیم. ولو اگر هر جا بخواهیم وضع کلمه را معلوم کنیم، آن هم نیاز است. پس شرط دوم هم ممکن بود تبادر را زمین بزند، ما اصلاً نیاز نداریم تا مزاحم تبادر باشد.

و اما شرط سوم: اگر ما الان (یعنی قرن پانزده شمسی) استعمالی را دیدیم و قرآن و روایات را هم که دیدیم، متوجه شدیم که این معنا تبادر می‌کند، خیلی روشن است تبادر الان به درد نمی‌خورد. شما می‌خواهید قرآن را تفسیر کنید یا می‌خواهید از آیات الاحکام فقه استخراج کنید یا در روایات، تبادر بکند و اصلاً از روی قرینه هم نباشد، الان چه به درد می‌خورد؟ ما باید این تبادر یا به عبارت صحیح‌تر این متبادر را (یعنی آن‌چه تبادر شده) برگردانیم به عصر شارع. چرا؟ چون مهم برای من و شما عصر شارع است دیگر. قرآن فرموده احل الله البیع. فرض کنید ما در معنای بیع شک داریم. حالا اگر اصل معنای بیع را هم بلد هستیم، می‌دانید که گاهی در جزئیات شک داریم. هنوز هم آقایان علمایی داریم که می‌گویند بیع حقوق بیع نیست؛ بیع مبادله عین بعین یا مبادله مال بمال؛ بعد می‌گویند آن مال اول عین است. هنوز هم هستند می‌گویند. ما باید ببینیم عصر صدور این نصوص، یعنی صدر اسلام (ما می‌گوییم عصر شارع یا مبینان شریعت که تا امام زمان علیه السلام می‌آید؛ این چند قرن عرف معیار است.) چنین تبادری وجود داشته است یا خیر. البته در مورد قرآن، زمان نزول آن معتبر است؛ بعد از آن که به زمان ائمه می‌رسد، اگر در زبان ائمه باشد، زمان ائمه. اصطلاحاً به آن عرف معیار می‌گوییم. مرحوم آخوند مال قرن سیزدهم بوده است. ایشان می‌گوید خصوص متلبس تبادر می‌کند. خب آقای آخوند، شما این را باید برسانید به صدر اسلام؛ چون می‌خواهید با استعمالات شارع کار را پیش ببرید. این‌جا آیا راهی داریم اتصال را درست کنیم یا نه؟ اگر یک چیزی الان متبادر است از قرآن و روایات، چه در مدالیل تصویری که به بیع مثال زدیم و چه در مدالیل تصدیقی (یک جمله) باید پرسید الان که این معنا می‌آید، اما در هزار و چهارصد سال پیش چه؟ آیا راهی داریم به عصر شارع برگردانیم یا نه؟ اتصال به عصر شارع. اگر بخواهیم برگردانیم چه راهی داریم؟ حالا این‌که من مثال به قرآن حدیث و می‌زنم، به معنای اختصاص به آن نیست. یک کتاب تاریخ از صدر اسلام اگر بخواهید بخوانید، مانند سفرنامه ابن بطوطه که مربوط به قرن هشتم است یا تفسیر مجمع البیان یا تفسیر کشاف، ایشان کلماتی به کار می‌برند و شما هم می‌خوانید. ذهنیت الان شما یک چیز است. آن زمان زمخشری یک استعمالاتی داشته است. چطور می‌خواهید ارتباط برقرار کنید بین خودتان و آن زمان. اگر یک وقف‌نامه، یک وصیت‌نامه پیدا شد مربوط به هزار سال پیش و می‌خواهید آن را بخوانید و عمل کنید و اگر قاضی باشید می‌خواهید قضاوت کنید. چطور بین خودتان و آن زمان پل می‌زنید. حالا اگر آن‌جا گفته شده: من، مثقال، کیلومتر، می‌خواهید آن را بر همین معنایی که الان دارید حمل کنید. این ارتباط چطور است؟ به چه وسیله ارتباط برقرار می‌کند آدم.

این که گفتم بحث مهم است به همین خاطر است که اینها اختصاص به بحث مشتق ندارد. همه واژه‌ها همین‌طور است. اختصاص به فقه هم ندارد. پس سؤال مشخصاً این است: رساندن تبادر دوران حال به هزار یا دوهزار سال قبل، سه هزار سال قبل، به چه وسیله است؟

من جایی این بحث را مرتب ندیده‌ام. در کلمات جسته و گریخته هست؛ اما تحت این عنوان: راه‌های اتصال تبادر معاصر به گذشته. سه راه به نظر من رسیده. یکی از طریق استصحاب معمولی. حالا می‌گوییم استصحاب معمولی یعنی چه؟ دو: استصحاب باژگونه یا قهقری. سه: اصل ثبوت یا اگر می‌خواهید بگویید اصل تشابه ازمان. این را هم بعضی‌ها دوتایش کرده‌اند که قهراً می‌شود چهارتا؛ ولی من واقفم نتوانستم خیلی این دوتای آخری را جدا کنم. لازم هم نیست. چرا برای خودمان در دسر درست کنیم. اگر بخواهیم از طریق استصحاب معمولی پیش برویم، استصحاب معمولی به این صورت است که یقین سابق است و شک لاحق است. یقین سابق است و شک لاحق است. باید این‌جا یک طور درست کنیم که یقین سابق و شک لاحق باشد.

عبارت را نگاه کنید: «و الامر الثالث (امر سوم) اصله ثابت لاینکر (یعنی اصل تبادر الان ثابت است؛ اما بخواهیم این‌جا در مقام آن را درست کنیم، بگوییم الان که خصوص متلبس به مبدأ تبادر می‌کند، هزار و چهارصد سال پیش هم همین بوده. هزار و سیصد سال، هزار و دویست سال قبل هم همین بوده) یتیسر بجریان اصول کلاستصحاب فی صورته الرائجہ (یعنی استصحاب معمولی: یقین سابق، شک لاحق) و هی افتراض شک لاحق و یقین سابق او کلاستصحاب قهراً (که برعکس این می‌شود: شک سابق، یقین لاحق) او اصالة عدم النقل و تشابه الازمان (این را یک نفس بخوانید. لذا من آن را دو تا نکردم. این هم سه. حال سه ان قلنا می‌خواهیم).

اگر پیش مطالعه کنید دیگر خیلی روی دلیل اخصی‌ها معطل نمی‌شویم و فردا می‌رویم سراغ دلیل اعمی‌ها؛ آن‌هایی که گفته‌اند مشتق برای اعم وضع شده.

الحمد لله رب العالمین.